

دتر دوم . بخش ۳۸ - پرسیدن موسی از حق سر غلبه ظالمان را

مولانا در این پرسیدن ها به علت های علمی فلسفی می پردازد و از راز های پنهان سخنی نمیگوید

گفت موسی ای کریم کار ساز - ای که یکدم ذکر تو عمر دراز

نقش کژمژ دیدم اندر آب و گل - چون ملایک اعتراضی کرد دل

که چه مقصودست نقشی ساختن - و اندرو تخم فساد انداختن.

آتش ظلم و فساد افروختن - مسجد و سجده کنان را سوختن

مایه خونابه و زردآبه را - جوش دادن از برای لایه را. دلربائی، زاری

موسی می پرسد که خدایا در جهان شرور و ظلم و تجاوز فراون می بینم چرا موجودی را از خونابه و زردآبه خلق کرده ای که ظلم کند و خون بریزد.

می دانم که در پرسش ملانک از خدا وقتی پرسیدند چرا کسی می آفرینی که در زمین خون بریزد هنگام آفرینش انسان گفתי چیزی می دانم که شما نمیدانید و گفתי خیرش بیشتر از شرش است . لابد همین پاسخ را به من هم می دهی. موسی پرسید خدایا تو موجودی دلربا آفریدی که دیگران را به خطا اندازد و ستمگر باشد و یا موجودی که زاری و تضرع کند لابد حکمتی هست اما مایلم ببینم و بدانم .

مولانا پاسخ می دهد که عالم حشر مستمر است . مثلاً حشر به ما سر مرگ را خواهد گفت

حشر تو گوید که سر مرگ چیست - میوه ها گویند سر برگ چیست.

برگ فنا میشود و بعد غنچه فنا میشود و برگ حشر پیدا میکند تا میوه ها بیایند و سر برگ را بگویند. قبل هر بیشی مایک کمی داریم یعنی چیزی باید کم شود تا چیزی اضافه گردد . اگر چیزی در دنیا کم میشود نباید ناراحت شد چون این کمی در جای دیگر فزونی میشود

خون و نطفه آدمی حشر پیدا میکند و انسان میشود این انسان سر فنا شدن آن خون و نطفه را می گوید

سر خون و نطفه حسن آدمیست - سابق هر بیشی آخر کمیست

خون کند دل را و اشک مستهان - بر نویسد بر وی اسرار آنگهان

گاهی از رنجهای دل خون میشود و اشکها خوار میگردند تا دل صافی شود و روح لطیف گردد و پذیرای اسرار آفرینش گردد

برای ساختن خانه اول خانه کهنه را بر میکنند تا نو بسازند

پس هر ویرانی ، کژی، و خطا ، نوسازی و بازسازی به دنبال دارد . جهان هم در نوسازی خود خرابی دارد. باید این خرابیها و ظلمها را با آن نوها و گشایشها که بعد می آید مقایسه نمود تا فهمیده شود آنچه می آید خسارتها را جبران میکند اما اگر فقط کژی ها را ببینیم اعتراض به دنبال دارد .

چون گرانیها اساس راحتست - تلخها هم پیشوای نعمتست.

اگر شیرینی می چشیم تلخی به دنبال دارد و باز تلخی شیرینی به دنبال دارد

آدم بصیر گشایشها را بی سبب می بیند. سببها در این قیاس استقرائی خلاصه نمیشود بر این اسباب، اسباب دیگری نشسته است. نتیجه، همیشه از اسباب شناخته شده نیست راههای رسیدن به نتیجه فراوان است. نباید عالم را با این دید محدود قیاس نمود راههای بهروزی فراوان است تنها به راههای شناخته شده نباید دل بست مثلا، همیشه سقف بر ستون نیست. آسمان که ستون ندارد خورشید که نفت و فتیله ندارد. نباید جهان را بر تمایل خود ساخت مثلا جبریل که شهری را ویران میکند با این قوانین شناخته شده فیزیک نیست پس مردن یا زنده شدن فقط با همین اسباب زندگی نیست ممکن است روشهای دیگری هم باشد که نمی شناسیم. مقاصد ممکن است از مجاری دیگری هم حاصل شوند که نمی دانیم

آنک بیرون از طبایع جان اوست - منصب خرق سببها آن اوست

اگر از این طبایع موجود دست برداریم خرق سبب را سبب بالاتری را می بینیم که عبر نداشتیم .

این سبب همچون طبیب است و علیل - این سبب همچون چراغست و فتیل

شب چراغ را فتیل نو بتاب - پاک دان زینها چراغ آفتاب. 1850

شما شب با فتیله چراغ را روشن می کنید اما خورشید که فتیله ندارد نور همه جا با فتیله نیست تو شب فتیله را نو کن خورشید که با فتیله نمیشود. نتیجه این سخنها اینست که تنهت راههای عادت را نبیند بسیار راهها ی پنهان برای رسیدن به نتیجه در پنهان آماده اند تا بهروزی و پیروزی بیاورند